

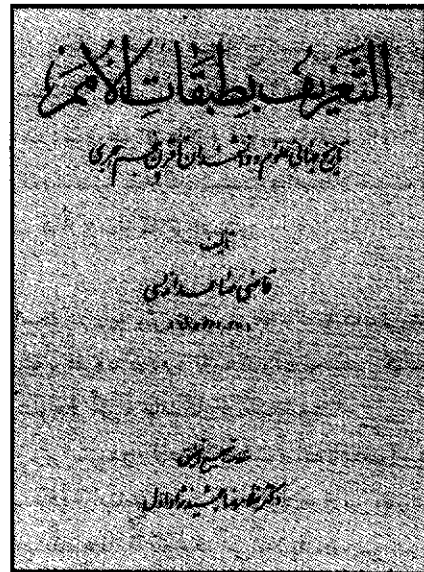
گذری بر

التعريف بطبقات الامم

محمدعلی سلطانی

امت های مزبور را از امور متأخر می شمارد. در باب دوم به تفاوت های فکری-ذوقی اقوام می پردازد و همه را در دو گروه مهمان به علم و بی اهتمامان به آن جای می دهد. باب سوم را به دو ملت ترك و چین که هر دو از دیدگاه وی جزو ملت های بی اهتمام به دانش هستند، اختصاص می دهد؛ با این تفاوت که چینیان را هنرمند و ترکان را جنگجو معرفی می کند. در ادامه به گروه های دیگر که علاقه ای به علم ندارند و به هنر و جنگ هم اهتمام نمی ورزند، اشاره می کند و آن را از آثار شرایط آب و هوایی دانسته و چنین مردمی را همتای بهایم می شمارد. از دیدگاه قاضی ارزشمندی انسان در اهتمام به معارف دینی، بشری، فلسفه و مسائل از این دست است. هنرمندی و یا تخصص در فنون جنگ آوری در مرحله پایین تری قرار دارد و افراد و اقوامی که نه از آن بهره مند هستند و نه از این سهمی دارند، هم‌رتبه بهایم به حساب می آیند.

نویسنده در باب چهارم کتاب که مهم ترین و طولانی ترین بخش است، طی ده فصل به تاریخچه علم در میان اقوام علاقه مند به آن می پردازد، و از آنجایی که سرچشمه دانش و دین را هندیان می داند، فصل نخست را به آنان اختصاص می دهد. ضمن اعتراف به کمبود منابع جهت اطلاع از هند، آنان را در بسیاری علوم و دانش ها برتر از دیگران می شمارد. آنان را موحد می داند و ظواهر شرك آمیز ادیان هندی را توجیه می کند. در فصل دوم به قوم فارس می پردازد و آنان را قومی شریف، با عزت، سیاستمدار و عدالتجو می شمارد، و به علت قدرت و سیطره و توانمندی پادشاهان فارس تعبیر ملك الملوك را لایق آنان می داند. علاقه مندی های ایرانیان را یاد می کند و بحث نه چندان طولانی درباره تاریخ پادشاهی ایران ارائه می دهد. بعضی از کتب ایرانیان را ذکر می کند. و آنان را مردمی موحد و



التعريف بطبقات الامم، قاضی صاعد اندلسی، مصحح:
دکتر غلامرضا جمشید نژاد، چاپ نخست، انتشارات
هجرت، با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب ۱۳۷۶،
ص ۳۳۶، وزیری.

در ضرورت تصحیح، تحقیق و نشر کتاب قاضی صاعد اندلسی، نمی توان تردید کرد. این کتاب با حجم کم و قناعت در تعبیر، اطلاعات و آگاهی های فراوانی در اختیار خواننده می گذارد. قاضی صاعد کتابش را در چهار باب تنظیم کرده و باب چهارم آن را ده فصل قرار داده است. در باب نخست به تقسیم امت های قدیم می پردازد و محدوده هفت امت کهن؛ امت فارسی، کلدانی، یونانی، قبطی، ترك، هندی و چین را تبیین می کند. گوناگونی های دینی و زبانی در درون هر کدام از

علوم و نیز سرآمدان در هریک را بازگو می کند.

فصل نهم را نیز باید ادامه فصل هفتم شمرد؛ زیرا در این فصل به دانش در اندلس پس از سیطره مسلمانان می پردازد. این فصل که طولانی ترین فصل از فصول ده گانه کتاب است، از اهمیت فوق العاده برخوردار است؛ زیرا آگاهی ها و اطلاعات موجود در آن به علت معیشت صاعد در اندلس دقیق تر و مستندتر است. صاعد خود در این فصل در بسیاری موارد، بر مستقیم بودن اطلاعات تأکید می کند. در این فصل شرح کارهای بسیاری از علما و بویژه معاصران صاعد را می توان یافت.

فصل دهم ویژه علم در نزد بنی اسرائیل است. وی بنی اسرائیلیان را اهل فلسفه نمی داند، بلکه آنان را از اصحاب شرایع می شمارد و اخبار انبیاء و خلقت در بین مسلمانان را مأخوذ از آنان می داند که توسط اشخاصی چون عبدالله بن عباس، کعب الأحبار و وهب بن منبه به تاریخ مسلمانان انتقال یافته است. نویسنده، آنان را مردمی دقیق در تاریخ می شمارد و از عالمان یهودی که در دربار خلفای اسلامی رشد کرده و آوازه ای یافته اند یاد می کند. پایان کتاب صاعد با همین فصل است.

محقق کتاب شرح و توضیح مفصلی را با عنوان مقدمه، در آغاز کتاب آورده که تقریباً به مقدار اصل کتاب حجم دارد و در آن ضمن ارائه شرح زندگی و تخصص های صاعد و کارهای رصدی وی، تحقیق مفصلی درباره آثار صاعد و سرنوشت آنان کرده است. نسخه های خطی و چاپی کتاب را پی گیری و شناسایی کرده، و نقدهای تفصیلی به بعضی چاپ های آن نگاشته است. آنگاه پس از اطمینان از نادرستی کارهای انجام شده و اینکه «... کلیه کارهایی که تاکنون در باب کتاب ارزشمند قاضی صاعد یعنی کتاب التعریف بطبقات الأمم صورت پذیرفته اند، بیش از آنکه چهره حقیقی کتاب را نشان دهند، با غلط کاری ها و اشتباه های خود، اثر مذکور را از سندیت و اعتبار انداخته اند...»، دریافته است که نخست باید از متن کتاب صاعد نسخه ای تصحیح شده پدید آورد و با بهره گیری از نسخ خطی موجود و مطالبی که مورخان در آثار خودشان از کتاب التعریف بطبقات الأمم به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، به تصریح یا اشاره و تلویح نقل کرده اند، نسخه ای فراهم آورد و نسخه بدل ها را با علامت رمز در پاورقی یاد ذکر کرد.

مصحح از هجده نسخه خطی یاد می کند که تنها هفت نسخه خطی را به گونه ای معرفی می کند که گویا در نزد وی موجود بوده است و بقیه را تنها با ذکر محل و شماره ثبت آن یاد می کند. مصحح می نویسد که برای تمام نسخ بجز نسخه عبری

تابع دین نوح می شمارد که بعدها توسط زردشت مجوس شدند. شمه ای از باورهای مجوسی را یاد می کند به چگونگی سقوط پادشاهی فارس در برابر مسلمانان اشاره می کند. فصل سوم را به دانش در بین کلدانیان اختصاص می دهد. ضمن یادکرد از پاره ای پادشاهان جبّار آنان دل مشغولی های علمی کلدانیان و بعضی از علماء آنان را یادآور می گردد.

در فصل چهارم به یونانیان می پردازد. و ضمن یادکرد از اسکندر مقدونی و سلسله بطالسه به تحدید سرزمین یونان می پردازد و آنگاه به فلسفه در بین یونانیان می نگرد و آرای پنج تن از بزرگان فلسفه یونان را برمی شمارد و ریشه معارف یونانی را شامی و مصری معرفی می کند. اشاره ای به شارحان آثار ارسطو می کند و نامی از فلاسفه یونانی روزگار اسلام می برد. آنگاه تعدادی از اطبا و نویسندگان یونانی را نام می برد. و در پایان ضمن نقل نقد محمد بن زکریای رازی بر ارسطو طالیس، به داوری می نشیند و حق را به جانب ارسطو طالیس می دهد.

فصل پنجم ویژه علم در بین رومیان است. حدود مملکت روم را بیان می کند و سپس به حکمای رومی و کارهایی که انجام دادند، می پردازد و تأثیر به کارگیری آنان را از سوی خلفا و حاکمان اسلامی یاد می کند.

فصل ششم به مهربان اختصاص دارد. مصر را کشوری با آثار قدیمی می شمارد و پس از تعیین حدود آن، آرا و اندیشه های مصریان را قبل از طوفان نوح (ع) بازگو می کند و سپس به سیر فلسفه در مصر پس از طوفان می پردازد و از آثار و کتبی که از آنان باقی مانده است، یاد می کند.

فصل هفتم به دانش در بین عربها اختصاص دارد. عربها را به دو بخش عرب از بین رفته و عرب موجود تقسیم می کند. اقوامی چون عاد، ثمود، طسم، جدیس، عمالقه و جرهم را عرب بانده می شمارد و قحطان و عدنان را عرب باقی مانده. آنگاه به گوشه هایی از زندگی و نوع آن و نیز علاقات فکری و دینی آنان قبل از اسلام می پردازد و پس از تعیین حدود بلدان عربی، روند تاریخ بین عربها بعد از اسلام و شکوفایی در عصر عباسیان را یاد می کند.

فصل هشتم را باید ادامه فصل هفتم شمرد. در این فصل دانش در میان مسلمانان را توضیح می دهد و به تفصیل جریان فلسفه، ترجمه، طب، شیمی، نجوم، هندسه، افلاک و دیگر

تفاوت سال مسیحی و قمری ۲۶ سال است؛ بگذریم از آنکه باید تفاوت - اگر هم به وجود آید - به عکس گزارش مصحح محترم باشد.

همچنین می‌توانید همه سالنماهای ارائه شده توسط محقق را بررسی و ناهماهنگی تفاوت‌های بین سال‌های قمری و مسیحی را پیدا کنید؛ برای نمونه در صفحه ۳۲ درباره ابن انبار، صفحه ۲۴ ابن ادریس تجیبی، صفحه ۲۱ ابو محمد بن سعید بن حزم و ...

تصحیحات مصحح محترم چون بر پایه ذوق و استنباط بوده، در مواردی خالی از تردید نیست؛ مثلاً چه دلیلی داریم بر اصالت و تقدّم عبارت زیر که مصحح تنظیم کرده است.

... وما اتصل بكلّ هذه البلاد. كانت مملكتها واحدة ملكها واحد ولسانها واحد فارسی» (ص ۱۴۲)، با این عبارت که از ترکیب دو نسخه بدل در پاورقی به وجود می‌آید:

«... وما اتصل بها، كل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها واحد ولسانها واحد فارسی.» (نسخه ش). و جالب آنکه در صفحه بعدی درباره کلدانی‌ها عبارتی قریب به عبارت ترکیبی پیشنهادی فوق می‌آورد: «... كانت البلاد كلّها مملكة واحدة ملكها واحد ولسانها واحد سریانی...» و یا در صفحه ۱۵۲ چه مزیتی عبارت تنظیمی مصحح با عبارت ترکیبی نسخه‌های او ب دارد:

عبارت مصحح «... لأن اهل الصین اطوع الناس للمملكة واشدهم انقياداً للسياسة.» ترکیب نسخه او ب: «... لأن اهل الصین اطوع الناس للملك واشدهم انقياداً للسياسة...» و یا در صفحه ۱۴۶ بین عبارت مصحح و نسخه ش:

عبارت تنظیمی مصحح: «ومساكنهم بمشارق الأرض المعمور، ما بين خطّ معدل النهار الى أقصى الأقاليم السبعة في الشمال.»

عبارت نسخه ش: «ومساكنهم بأقصى المشارق الأرض المعمور»

و در صفحه ۱۴۷: عبارت تنظیمی مصحح: «على أنهم لم يوغلوا في الشمال. فتلقههم آفة البلد ولا تمكنوا في الجنوب فتفضى اليهم طبيعة الموضع بل مساكنهم قرية من البلاد المعتدلة الهواء...» عبارت نسخه ب: «... على أنهم لم يوغلوا في الشمال فتلقههم آفة البرد ولا تمكنوا...» آیا با توجه به اینکه صاعد اندلسی درباره تأثیر آب و هوا در روحیات و افکار بشری سخن می‌گوید، عبارت نسخه ب بهتر نیست؟

و در صفحه ۱۹۱: عبارت تنظیمی مصحح: «وكان في الدولة العباسية من ملك الأسلام جماعة من النصارى والصابئين

درخواست ارسال شده است، لکن نمی‌افزاید که چه پاسخی از این درخواست‌ها دریافت شده است. در قسمت کشف رموز التحقیق، تنها رمز نه نسخه خطی و پنج نسخه چاپی را آورده است و از این نه نسخه خطی تنها چهار نسخه آن را در بخش معرفی نسخه‌های خطی به گونه‌ای است که به ظاهر وجود آن در نزد محقق را می‌رساند، لکن چرا محقق محترم با تأکید بر اینکه اقدام برای گردآوری نسخ کتاب را از طریق مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی انجام داده است، در قسمت کشف رموز التحقیق تنها به وجود یک نسخه در کتابخانه مرکز مزبور اشاره کرده است. آیا این بدان معنی است که محقق توفیقی در به دست آوردن نسخ خطی نداشته است و نسخه بدل‌های نسخ خطی را از نسخه بدل‌های مذکور در ذیل چاپ مشهد (ص ۹۹ مقدمه)، چاپ نجف (ص ۱۰۱) چاپ علوان (ص ۱۰۲) و چاپ لاستر (ص ۱۰۳) گرفته است. و نه نسخه دارای رمز در کشف الرموز همان نه نسخه است که سه نسخه در چاپ شیخو، یک نسخه در چاپ نجف، چهار نسخه در چاپ علوان و یک نسخه در چاپ بلاشر آورده شده است؟

محقق محترم ضمن ارائه اطلاعات بسیار مفید و گسترده که بیسانگر تلاش وسیع وی است، ایرادهایی بر چند چاپ کتاب گرفته است. اما این امر به مفهوم فقدان اشکال و ایراد در کار مصحح محترم نیست؛ از جمله آنکه در مقدمه وی تاریخ ولادت و فوت‌ها و مطابقت آنها با تاریخ میلاد عموماً نادرست است؛ برای نمونه: در صفحه ۳۳ می‌نویسد:

«قطفی (د: ۶۶۸ق / ۱۲۶۳م) و ابن اصبیعه (۶۲۸ق / ۱۲۷۰م) و ابن العبری (۶۸۵ / ۱۲۸۶م) و...» و در صفحه ۵۸ می‌آورد:

«قطفی (د. ۶۴۶ / ۱۰۵۴م)، ابن ابی اصبیعه (د: ۶۶۸ق / ۱۰۷۶)، ابن العبری (د: ۶۸۵ / ۱۰۹۲م) و...»

چنانکه ملاحظه می‌کنید بین تاریخ‌های میلادی صفحه ۳۳ با صفحه ۵۸ بیش از دو بیست و اندی سال اختلاف است و در تطابق تاریخ‌های هجری قمری با میلادی در مورد قطفی ۶۱۵ سال و در مورد ابن اصبیعه ۶۰۲ و در مورد ابن العبری ۶۲۸ سال اختلاف است. در حالی که بین پایین‌ترین تاریخ ولادت و بالاترین آن اختلاف حدود ۱۹ سال است و در کمتر از سی و سه سال نباید اختلاف به وجود بیاید، ولی در گزارش محقق محترم

شهری می‌کند که فیلسوف یعنی ارسطیفوس از آن شهر است. در حالی که با دقت در نسخه بدل‌ها، می‌توان عبارت اول را به گونه‌ای تنظیم کرد که با عبارت دوم مناسبت داشته باشد؛ مثلاً: «... والثانی من اسم البلد الذی کان فیہ مبدأ ذلک المعلم...» و در نسخه «ی» بجای العلم، المعلم وجود دارد و درست نیز همین است؛ زیرا مکتب قورینایی را به شهر قورینا محل تولد ارسطیفوس منسوب می‌دانند و مؤسس مکتب نیز خود ارسطیفوس است. مبدأ فلسفه نیز شهر قورینا نیست، بلکه چنانکه خود صاعد در صفحه ۱۶۸ تصریح می‌کند، نخستین فیلسوف یونانی بند قلیس است و وی نیز حکمت را در شام از لقمان حکیم فراگرفت.

همچنین در صفحه ۲۳۵ محقق محترم عبارتی تنظیم کرده است که چندان مفهوم روشنی ندارد، در حالی که اگر از نسخه بدل نسخه «س» بهره می‌گرفت، عبارت مفهوم پیدا می‌کرد: عبارت تنظیمی: «... الی ان توطد الملک فیها لبنی امیة وبعد عهد اهلها بالفتنة...» در این عبارت جمله دوم مفهوم روشنی ندارد. بهتر بود چنین آورده شود: «... الی ان توطد الملک فیها لبنی امیة وبعد عهد اهلها بالحنیة...» که به مفهوم انعطاف پذیر و تسلیم شدن است. و در نسخه «س» نیز «بالحنیة» ذکر شده است.

از این دست ایرادها و اشکال‌ها در کار محقق دیده می‌شود. البته با توجه به مبنایی که محقق در تصحیح خود برگزیده است، حصول چنین مواردی به دور از انتظار نیست. آنچه که پذیرش این قبیل ایرادها را دشوار می‌کند، انتظاری است که وی در مقدمه تفصیلی خود به وجود آورده است. در مقدمه ضمن نقد چاپ‌های گذشته کتاب قاضی صاعد و بویژه چاپ شیخو، چنان کم‌لطفی و بی‌گذشتی به خرج داده است که حتی قصورهای مصحح را نیز در عداد اشتباه و خطاهای شیخو آورده است. طبعاً چنین بی‌مهری و بی‌گذشتی، برای خواننده کتاب مصحح وی، انتظاری بس بزرگ به وجود می‌آورد. برای روشن شدن این نکته، ضروری است به نقدهای مصحح محترم بر چاپ شیخو نظری افکنده شود.

اولین ایراد وی بر شیخو این است که چاپ وی بر یک نسخه دست‌نویسی که در سال ۱۹۰۷ میلادی در دمشق یافته و حداکثر دو بیست سال قدمت دارد، استوار است. آنگاه می‌افزاید: «... شیخو برای تصحیح متن اصلاً از نسخه‌های لندن و استانبول استفاده نکرده است.» (ص ۱۰۳). اما چنانکه محقق خود چند صفحه قبل آورده است، شیخو چاپ مستقل خود از کتاب را پس از دسترسی به نسخ موجود در موزه بریتانیا به سال

علماء بفتون العلم...»

و نسخه بدل نسخه ی: «وکان فی الدولة العباسیة من ملوک الأسلام جماعة من النصاری...» و جالب آنکه در سه سطر پایین تر درباره جانشینی جبرئیل بن بختیشوع به جای پدرش، این عبارت را آورده است که با نسخه «ی» تناسب دارد: «فلما توفی حل ابنه بعده محله عند ملوک بنی العباس...»

در صفحه ۱۴۲ دلیل تقدیم عبارت ذیل بر نسخه «ش» نیز معلوم نشد:

عبارت تنظیمی: «... الی بلاد خراسان کنیساپور، والمروین و سرخس...»

عبارت نسخه ش: «الی بلاد خراسان کنیساپور والمرو و سرخس...»

در صفحه ۱۴۶ درباره قوم ترک می‌خوانیم: «... وفضیلتهم الی برعوا فیها وحرزوا فضلها معاناة الحروب ومعالجة آلاتها فهم احذق الناس بالفروسیة والثقافة وابصرهم بالطعن والضرب والرماية.»

و این در حالی است که صاعد اندلسی درباره اقوامی بحث می‌کند که عنایتی به علوم نداشتند. حال چگونه این قوم بی‌اعتنا به دانش، احذق الناس... بالثقافة شده‌اند، چندان روشن نیست؟ و در نسخه ج به جای الثقافة، النفاة آمده است که نزدیک به الثقافة به مفهوم جنگیدن است. ابن منظور در ذیل این ماده عبارتی از عبدالله بن عمرو نقل می‌کند: «اعدد اثنی عشر من بنی کعب بن لوی ثم یكون النقف والثقاف» و می‌افزاید ای القتل والقتال. بنابراین عبارت درست این است... فهم احذق الناس بالفروسیة والثقافة.

در صفحه ۱۸۴ درباره فرق فلاسفه یونان و علل نام گذاری هر کدام می‌نویسد:

عبارت تنظیمی محقق: «... والثانی من اسم البلد الذی کان فیہ مبدأ ذلک العلم...»

و در توضیح فرقه دوم می‌آورد: «... واما الفرقة المسماة من اسم البلد الذی کان منه الفیلسوف فشیعة ارسطیفوس من اهل قورینا...»

چنانکه ملاحظه می‌کنید در عبارت اول، فرقه دوم را منسوب به شهری می‌کند که مبدأ «فلسفه» بود و در عبارت دوم که مصداق عبارت اول را تعیین می‌کند، فرقه را منسوب به



۱۹۱۲ به پایان رسانیده است. او خود چنین توضیح می دهد: «... و بدین ترتیب امکان یافتیم که در این چاپ روایت های هر سه نسخه را به هم ملحق سازیم. با حرف (ا) نسخه بدون تاریخ را که ممکن است به سده هفدهم میلادی مربوط باشد، نشان دادیم. نسخه دیگر را با حرف (ب) نشان دادیم که شماره آن (۲۸۱) و تاریخ کتابت آن ۹۸۲ ق/ ۱۵۷۳ م است. این هر دو نسخه مثل همدو و کامل نیستند؛ ولی نسخه کامل که جدیدتر است و در سال ۱۲۶۷ ق کتابت شده، آن را با حرف (ج) نشان دادیم.»

از این عبارات شیخو که مصحح آن را نقل کرده، چنین به دست می آید که شیخو بخلاف تصور محقق به یک نسخه اکتفا نکرده است.

ایراد دوم وی بر چاپ شیخو این است که شیخو توضیحات خود و دیگران را با متن درهم آمیخته است، گونه ای که «... اعتبار متن را از بین برده و با این کار در حقیقت تا حدود زیادی آن را از سندیت انداخته است و این وضعیت در بیشتر صفحه های کتاب مشاهده می شود.»

کاش محقق محترم جهت نمونه موردی از این درهم آمیختگی را نقل می کرد؛ زیرا آنچه محقق در صفحات قبل از وی نقل کرده بیانگر توجه شیخو به درهم نیامیختن متن با هر گونه افزودنی ضروری است؛ مثلاً شیخو نسخه بدل ها را علامت گذاری کرده، غلط نامه جدایی در آخر کتاب آورده و از همه مهم تر بنا بر گزارش محقق محترم در صفحه ۹۹ مقدمه، شیخو در شماره هفتم از مجله المشرق، سال ۱۹۱۲، به جدا آوردن نسخه بدل ها و تعلیقات تأکید کرده است: «کتاب طبقات الأمام قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی: د: ۴۶۲ ق/ ۱۰۷۰ م» که آن را اب لویس شیخو یسوعی انتشار داده و با تعلیقات پانویسی کرده و به دنبال آن روایت های نسخه بدل و فهرست ها را آورده...»

همان گونه که ملاحظه می شود شیخو تعلیقات را در پانویس آورده و به دنبال آن نسخه بدل ها را ذکر کرده است؛ بنابراین چگونه درهم آمیزی مورد ادعای مصحح محترم تحقق یافته است.

ایراد سوم وی بر چاپ شیخو این است که «... وی بعد از خاتمه متن کتاب که به انضمام حاشیه ها ۸۶ صفحه می شود،

تعلیقاتی به عنوان روایات علی الصفحات نسخه بدل هایی را از سه نسخه بریتانیایی یکجا آورده است و از میان آنها تعداد زیادی را، بدون هیچ مرجعی، با تذکر ویژه، صحیح معرفی کرد، و سپس نیز یک سری تصحیح ها و تذکرها را دیگر را که دو تن از دوستانش برای وی فرستاده اند، باز هم یکجا آورده است...»

این ایراد اولاً دو اشکال قبلی مصحح را نقض می کند و ثانیاً اشکال مبنایی است و از کجا که مبنای تصحیح مصحح محترم بهتر از مبنای شیخو باشد؟!

در ایراد ششم می نویسد که قاضی صاعد قسمتی از مباحث ارسطو را نقل کرده است و این نقل ها با ترجمه های عربی منطق ارسطو که در آن روزگار موجود بوده، مطابقت ندارد. سؤالی مطرح است که قاضی این قسمت را از کجا نقل کرده است؟ آیا خود یونانی می دانست و یا از ترجمه فارابی نقل کرده است. شیخو این مسأله را مطرح نکرده و از کنار آن گذشته است در حالی که «این مسأله بدون گفتگو درخور تعمق است و البته برای پاسخ به این پرسش ها دست کم یک تحقیق مستقل باید صورت گیرد؛ زیرا این موضوع خود، یکی از مسائل پژوهیدنی است و ارزش مطالعاتی بالایی دارد.» آیا می توان چنین مسأله ای را به عنوان اشتباه چاپ شیخو یاد کرد؟ اولاً این - دست بالا - یک قصور است. ثانیاً اگر کسی در اهمیت و عظمت کار قاضی صاعد اندلسی مطلبی می نوشت، باید به این موارد دقت می کرد و نه یک مصحح کتاب و ثالثاً اگر چنین است چرا وی به این پرسش پاسخ نگفته است؟

نقل انتقادات محقق محترم به شیخو و نقد آن به مفهوم تقدم و یا تأخر ارزشی کار شیخو بر کار محقق و یا کار محقق بر شیخو نیست. هدف تبیین این امر است که برای اثبات ضرورت کار تحقیقی بر متنی که قبلاً تحقیق و نشر یافته، نیازی به کوچک کردن کار دیگران نیست. بلکه اگر محقق به نسخه ای بیش از نسخ در دسترس شیخو دست می یافت، کافی بود که وی به تحقیق و تصحیح دوباره این کتاب که سند تاریخی به شمار می آید، همت گمارد. در پایان لازم به یادآوری است که اولاً در این نوشتار هدف مقایسه بین دو تصحیح نیست و نقل قول های نسخه شیخو بر پایه گزارش محقق محترم کتاب است و نه مراجعه به چاپ شیخو؛ ثانیاً چاپ این نقد به مفهوم کم کردن اهمیت تصحیح انجام شده نیست و از ارزش زحمات بسیار محقق نمی کاهد.

با آرزوی توفیق خدمات بیشتر به فرهنگ و تمدن اسلامی از سوی محقق محترم و کوشا.